

نقدی بر "هستی‌شناسی در فلسفه غرب" نوشته آقای مهدی عاطف راد

نویسنده: دکتر ترانه جوانبخت

هستی‌شناسی در فلسفه غرب نوشته آقای مهدی عاطف راد منتشر شده در سایت فلسفه از چند اشکال عمده و نقص اساسی برخوردار است که در این نقد به آنها می‌پردازم. متأسفانه خلاصه نویسی مهدی عاطف راد و رد شدن از علل فلسفی در نظرات فلسفه موردی است که عدم شناخت او را درباره فلسفه غرب و به ویژه فلسفه پیش از سقراط نشان می‌دهد. توهم نقدنویسی در برخی طوری است که آنها بدون آن که ریشه‌های فلسفی نظرات فیلسوفان را بدانند دست به نگارش نقد فلسفی می‌زنند.

آقای مهدی عاطف راد در توضیح‌اش درباره تالس فقط اشاره کرده که تالس می‌پنداشت که آب ماده نخستین است و همه چیز از آب ساخته شده است. آقای عاطف راد متأسفانه دیدگاه تالس را بررسی نکرده و از خود نپرسیده است که چرا تالس چنین می‌پنداشته است؟ لازم است عنوان کنم که تالس به این دلیل آب را اساس هستی می‌دانست که معتقد بود همه چیز در آب زندگی می‌کند یعنی از نظر تالس اصل حیات در آب تعریف شده و چون زندگی همه چیز در آب می‌باشد لذا آب به عنوان اصل اولیه در فلسفه تالس مطرح شده است.

مقایسه دیدگاه‌های ارائه شده باید در یک متن فلسفی صورت بگیرد و آقای عاطف راد متأسفانه از این مهم غفلت کرده است. مهد عاطف راد در معرفی آناکسیمندر هم نهایت خلاصه‌نویسی را انجام داده و حتی اشاره نکرده است که در فلسفه یونان به دلیل این که تالس، آناکسیمنس و آمپدوکل از اصلی مادی استفاده کرده بودند درحالی که آناکسیمندر اصل نامعین یا *apeiron* را که غیرمادی است اساس هستی می‌دانست لذا فلسفه آناکسیمندر از آن سه نفر دیگر پیشرفته‌تر است. درباره آراء فلسفی آناکسیمنس هم توضیح آقای عاطف راد بسیار ناقص و ناکافی است. او باید مطرح می‌کرد که چرا آناکسیمنس هوا را علت هستی می‌دانست؟ لازم است مطرح کنم که چون آناکسیمنس معتقد بود که هوا از طبیعت به موجودات زنده از جمله انسان می‌رسد و پس از مرگ موجودات زنده به طبیعت برمی‌گردد لذا آناکسیمنس هوا را به عنوان اصل اولیه در پیدایش هستی می‌دانست.

مهدی عاطف راد تنها اشاره کرده که فلسفه فیثاغورث برای توضیح جهان هارمونیک و هماهنگ است اما او توضیح نداده که فیثاغورث چگونه هماهنگی جهان هستی را با استفاده از اصل اعداد توضیح داده است برای آن که خوانندگان این نقد با فلسفه فیثاغورث آشنا شوند لازم است مطرح کنم که فیثاغورث شکل‌های هندسی را با اعداد مرتبط می‌دانست. به عنوان مثال در یک مثلث - از راس تا قاعده - نقاط از یک نقطه تا چهار نقطه را قرار می‌داد و چون مجموع اعداد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ عدد ۱۰ را می‌دهد لذا فیثاغورث عدد ۱۰ را عدد کامل در نظر می‌گرفت. در ضمن

فیثاغورث در داخل مربع هم اعداد را به صورت نقطه به کار می‌برد از جمله آن که در یک مربع کوچک ۴ نقطه را به صورت دو سطر دوتایی می‌گذاشت به طوری که هر نقطه نزدیک به یک رأس مربع قرار می‌گرفت و در مربع بزرگتر همین کار را با ۹ نقطه تکرار می‌کرد و آن‌ها را در سه ردیف سه تایی می‌گذاشت. فیثاغورث دو اصل را برای اعداد در نظر گرفته بود: اصل واحد و اصل دوگانه. مهم‌ترین بحث در تئوری اعداد فیثاغورث بحث ترتیب سلسله اعداد و تشکیل آنها از یکدیگر است. فیثاغورث برای این منظور از همان دو مربع که توضیحش را دادم استفاده می‌کرد و معتقد بود که اگر اصل واحد یعنی عدد ۱ را به عدد ۲ - که مضربش یعنی ۴ در مربع کوچکتر قرار دارد - اضافه کنیم عدد ۳ که عددی فرد است حاصل می‌شود و اگر عدد ۱ را به عدد ۳ - که مضربش یعنی ۹ در مربع بزرگتر قرار دارد - اضافه کنیم عدد ۴ که عددی زوج است حاصل می‌شود. بنابراین با استفاده از این دو اصل می‌توان سلسله اعداد را به دست آورد.

از نظر فیثاغورث جهان هستی از چند کره موسیقی تشکیل شده که از آن جایی که انسان به صدای این کرات عادت دارد نمی‌تواند آنها را از هم تشخیص دهد. توضیح هارمونی یا هماهنگی در جهان هستی در فلسفه فیثاغورث بر طبق این نظریه بود که وی معتقد بود می‌توان هستی را با استفاده از اصول موسیقی توضیح داد. فیثاغورث می‌گفت اگر ریسمانی را به یک نقطه محکم ببندیم بدون در نظر گرفتن نقطه اتصال ریسمان به محل اتصال آن می‌توان صداهای هماهنگ تولید کرد. اگر ریسمان را به ۷ قسمت تقسیم کنیم هر قسمت یک اکتاو خواهد بود. اکتاو نسبت عددی ۱ به ۲ است و نسبت کامل می‌باشد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که فیثاغورث می‌گرفت این است که هر کیفیت صدایی را می‌توان با استفاده از اعداد سنجید و با استفاده از روابط ریاضی آن را نشان داد. این نتیجه‌گیری به فیثاغورث این امکان را می‌داد که او از جهان صداها به توضیح جهان هستی برسد. فیثاغورث همچنین یگانگی و دوگانگی در جهان هستی را با استفاده از عدد یک که اصل واحد نام دارد و عدد ۲ که اصل دوگانه نام دارد توجیه می‌کرد.

فیثاغورث بیش از سایر فیلسوفان مورد توجه افلاطون بوده است زیرا افلاطون اعداد فیثاغورث را مورد توجه قرار داده بود و به این دلیل نظریه اعداد ایده‌آل را مطرح کرده بود.

نوشته مهدی عاطف‌راد درباره هراکلیت بسیار ناقص است و حتی اشاره نکرده که چرا هراکلیت آتش را اساس هستی می‌دانست؟ لازم است از آقای عاطف‌راد بپرسیم که این همه مختصرنویسی خواننده را به چه مورد جالبی در نوشته ایشان می‌رساند؟ هراکلیت به این دلیل آتش را منبع هستی می‌دانست که آتش با سوزاندن اشیاء به داخلشان نفوذ می‌کند و اصل آنها را نشان می‌دهد. هراکلیت آتش را همان logos می‌دانست. کلمه logos که آقای عاطف‌راد به معنی آن اشاره کرده معانی متعددی دارد که او از آنها غافل مانده است. logos به معنی سخن یا گفتار، عقل و محاسبه می‌باشد. مورد مهم دیگری که آقای عاطف‌راد به آن نپرداخته این است که از نظر هراکلیت logos برای انسان قابل دسترسی نیست و تنها برای خدا محفوظ است. از این نظر می‌توان فلسفه هراکلیت را با پارمنیدس مقایسه کرد. پارمنیدس هم معتقد بود که انسان از درک واقعیت هستی عاجز است و درک واقعیت هستی فقط از آن خداست.

مهمترین نکته‌ای که در مقایسه فلسفه پارمنیدس و هراکلیت لازم بود آقای عاطف‌راد به آن اشاره کند و متأسفانه نوشته است آن است که برخلاف پارمنیدس که هستی را پایدار و بدون تغییر می‌دانست هراکلیت هستی را دارای تغییر می‌دانست. جمله هراکلیت در فلسفه معروف

است که می‌گفت: "رودخانه‌ای که دوبار از آن رد شوند یکی نیست." منظور هراکلیت از این جمله این است که به دلیل حرکتی که در آب رودخانه وجود دارد هستی یک رودخانه دائم در حال تغییر است و نمی‌توان از یک رودخانه دوبار رد شد چرا که ثابت نیست و حرکت و تغییر می‌کند و رودخانه‌ای که برای بار دوم از آن رد شوند رودخانه اول نخواهد بود. به این دلیل دیدگاه هراکلیت را در فلسفه غرب کامل متضاد فلسفه پارمنیدس می‌دانند.

آقای عاطف‌راد متأسفانه از فلسفه آناکساگوراس هم که در فلسفه غرب بسیار مورد بررسی قرار گرفته با بی‌توجهی رد شده است و حتی ننوشته که چرا فلسفه آناکساگوراس اهمیت دارد؟ در بین فلاسفه پیش از سقراط به این دلیل دیدگاه آناکساگوراس اهمیت دارد که وی عاملی غیر مادی را اساس هستی می‌دانست و برخلاف متفکرین دیگر معتقد بود که عقل به عنوان یک عامل غیر مادی اساس تشکیل هستی است. البته افلاطون و ارسطو بعدها به فلسفه آناکساگوراس ایراد گرفتند که چرا وی توضیحی در این باره نداده است و نگفته که چگونه عقل می‌تواند اساس هستی باشد؟

مهم‌ترین نکته‌ای که لازم بود مهدی عاطف‌راد در مقاله‌اش درباره تئوری اتمیسم دموکریت به آن بپردازد و متأسفانه اشاره به آن نکرده است بحث هستی و عدم در تئوری اتمیسم دموکریت است. از آن جایی که دموکریت اتمها را ذرات هستی می‌دانست لازم بود حرکت اتمها را توجیه کند. او برای این منظور خلأ را به عنوان عدم در تئوری اتمیسم مطرح کرد و گفت که خلأ موجب ایجاد فاصله بین اتمها و باعث حرکت آنها می‌شود و اگر خلأ نباشد اتمها نخواهند توانست حرکت کنند.

حتی سوفیسم در فلسفه غرب بحثی نیست که مهدی عاطف‌راد بخواهد با دو خط نوشتن از آن و ارائه مطلبی بسیار ناقص آن را خلاصه کند. علت اختلاف فلسفه و سوفیسم در غرب از این قرار است که پروتاگوراس و گورگیاس و دیگر سوفیست‌ها شناخت را بر مبنای توانایی‌های انسان می‌دانستند و جمله گورگیاس معروف است که: "هیچ چیز وجود ندارد. اگر هم وجود داشته باشد آن را نمی‌توان شناخت. اگر هم بشود شناخت آن را نمی‌شود به دیگری توضیح داد." و جمله پروتاگوراس هم در تاریخ معروف است که: "انسان میزان معیار و تخمین شناخت هر چیزی است." این موارد با تلاش افلاطون و ارسطو رد شد و افلاطون این نظر سوفیست‌ها را به شدت مورد انتقاد قرار داده است. این اساس فلسفه غرب است و اختلاف نظر افلاطون و پروتاگوراس و گورگیاس در فلسفه تایید شده است.

وارد مهم دیگری که متأسفانه مهدی عاطف‌راد ننوشته مقایسه دیدگاه پارمنیدس و آمپدوکل است. دیدگاه این دو نفر دو تفاوت اساسی با هم دارد:

۱. پارمنیدس هستی را واحد و یگانه می‌دانست در حالی که آمپدوکل چندگانگی در هستی را مطرح کرد و با در نظر گرفتن چهار عنصر مادی یعنی آب، باد، آتش و خاک فلسفه‌ای چندگانه و متضاد نسبت به دیدگاه پارمنیدس ارائه کرد.

۲. از آن جایی که پارمنیدس حرکت را در هستی در نظر نگرفته بود بعدها توسط ارسطو مورد انتقاد قرار گرفت. از نظر ارسطو دیدگاه پارمنیدس یک دیدگاه شوم برای فیزیک است اما دیدگاه آمپدوکل برخلاف دیدگاه پارمنیدس در توافق با بررسی فیزیکی طبیعت است.

مطلبی که مهدی عاطفراد در سایت فلسفه با عنوان هستی‌شناسی در فلسفه غرب نوشته بسیار ناقص است و به عنوان متنی برای آشنایی مخاطبان هم نمی‌شود آن را در نظر گرفت چه برسد به یک مقاله فلسفی و از آن جایی که او دیدگاه هیچ یک از فیلسوفان را در نوشته‌اش بررسی نکرده و به علل آنها نپرداخته است مشخص می‌شود که او از منابعی که برای نوشتن یک مقاله درباره فلسفه پیش سقراطی لازم است متأسفانه استفاده نکرده است و اطلاعات او بسیار سطحی و غیر دقیق است. مطالعه کتاب فلسفه پیش سقراطیان را که در آن علل دیدگاه هر یک از این فیلسوفان به طور دقیق و واضح بررسی شده است را به مهدی عاطفراد و مخاطبان فلسفه توصیه می‌کنم.

منبع:

Les écoles présocratiques, Jean Paul Dumont, Édition Gallimard, Paris,  
1991